

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ

النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ

وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا

تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) قَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا

إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (۷۰)

جلسه‌ی گذشته با جهت‌گیری که در آن آیات می‌دیدیم وارد این بحث شدیم که چنان چه مسئله‌ی ولایت مسئله‌ی اساسی در مباحث دینی است این سؤال جدی آن موقع در مباحث دین مطرح می‌شود و آن این که اگر این مبحث این قدر مهم است چرا باید این قدر با پرده و حاشیه و این چیزها در قرآن آمده باشد؟ کما این که نماز مهم است. بحث ملک مهم است. شیطان مهم است. توحید مهم است. نبوت مهم است. معاد مهم است. این‌ها را ما صفحات قرآن را هم‌طور که ورق می‌زنیم می‌بینیم که این بحث در آن وجود دارد. آن موقع اگر بحث ولایت مهم است از این سؤال نباید طفره رفت که اگر بحث ولایت مهم است پس چرا در قرآن این طوری است؟ که با یک احتمالات عجیب، غریب و با یک کار تفسیری این چنینی به سراغ مبحث ولایت می‌رویم! که عرض کردیم که این نوع برخورد که ما داریم می‌کنیم که آیات را یک search وازگانی بکنیم و ولی را پیدا بکنیم بیاییم آیات آن را نگاه بکنیم، این بازی کردن در زمین حریف است و جهت‌گیری اصلی مدنظر را خدمت شما عرض کردیم که جهت‌گیری قرآن هم همین است و آن این است که شما نشان بدهید که مگر دین منهای این دو تا عنصر می‌شود؟! یعنی دین منهای این دو عنصر مگر ما داریم؟ یکی معارف دین یعنی همان شاهراه اصلی و معارفی که آورده شده است و آدمی که

این معارف را دارد پیاده می‌کند. آشپزی که دارد از این مصالح استفاده می‌کند و دارد این آش را می‌پزد و تحویل می‌دهد. مگر غیر این اصلاً دیده می‌شود؟ اگر این محتوا در قرآن دیده بشود، شما می‌بینید که اصلاً دیگر جایی خالی نیست! همیشه مشکل مشرکین این بوده است و همین این است که بر طغیان و کفر آنان می‌افزاید. همین است که به آن چشم طمع دوخته شده بود که اگر پیغمبر بمیرد، بالاخره تمام می‌شود! و همه‌ی آن همین این می‌شود آخرش؛ یعنی شما می‌بینید که مگر می‌شود این عنصر انسانی را در محتوای دینی نداشت؟! عنصر ولیّ حی (ولایت زنده) که زمامدار می‌ایستد نه آن ولیّ حی که فقط برای خودش، حی و زنده است! این نیست بلکه اوست که محوریت عمل قرار می‌گیرد. این محتوا محتوای ولایت است. از این جهت خود رسول ولیّ است. یعنی همه‌ی رسل، ولیّ زمان هستند. بعد امام‌ها ولیّ زمان خودشان هستند که باید در آن محور قرار بگیرند و همیشه مشکل، مشکل این انسان بوده است. یعنی مشکلی که کفار داشتند مشرکین داشتند نه با بحث توحید مشکل داشتند و نه با هیچ چیز مشکل نداشتند. قرآن با صراحت این را می‌گوید که این‌ها مشکل نداشتند. حتی اعتقادهایی به توحید خالق داشتند. اعتقادهای به توحید ربوبی به معنای ربوبیت آسمان و زمین داشتند؛ یعنی به ربوبیت‌های تکوینی اعتقاد داشتند و برای این است «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (لقمان: ۲۵)، حتی عجیب است که توحیدهای ربوبی تکوینی را به غایت قبول داشتند که قرآن نقل می‌کند که این‌ها در این زمینه کم نداشتند که «مَنْ يُدَبِّرْ أُمْرًا»؛ اگر از آن‌ها بپرسید چه کسی تدبیر امور عالم را می‌کند؟ «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» باز هم می‌گویند: خدا! یعنی تدبیر امور را هم خدا می‌کند. باران را هم خدا می‌فرستد. در قرآن این مدیریت‌های تکوینی عالم را هم این‌ها قبول می‌کنند. ببینید سوره یونس، آیه ۳۱ را که نگاه بکنید همین است ص ۲۱۲ «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ بگو چه کسی که رزق می‌دهد از آسمان و زمین به شما؟ «أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»؛ چه کسی است که مالک سمع و بصر است؟ «وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» این‌جا که نوبت

مدیریت تکوینی می‌شود (البته با یک کمی فاصله) این را می‌گویند: «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» با یک مقدار فاصله گفته می‌شود خدا. «فَقُلْ أَمْ لَا تَتَّقُونَ»؛ بگو پس حالا تقوا به خرج نمی‌دهید؟ ببینید حتی این‌ها با معنای تقوا به این معنی اصلاً مشکلی نداشتند!

حتماً این اعتقاد، اعتقادی است که خیلی عمیق است از لحاظ دینی یعنی مدیریت و ربوبیت‌های تکوینی را در عالم قبول کردند. که چه کسی در دنیا مرده را از زنده خارج می‌کنند؟ چه کسی مرده را از زنده خارج می‌کند چه کسی رزق شما را دارد از آسمان و زمین می‌دهد. الان خیلی از وقت ما قبول نمی‌کنیم این حرف‌ها پس ببینید تا این‌جا قبول می‌کنند. آن‌جایی که کلاً درگیری ایجاد می‌شود سر همین مدیریت تشریحی انسانی این شخص است. این‌جا است که همیشه تولید درگیری می‌کند و این است که پذیرش آن برای مشرکین سخت‌تر می‌شود. برای همه سخت است! همین این است که اتفاقاً با هوای انسان درگیر می‌شود! نه صرف نماز خواندن این‌ها مثل یک چهارتا از چیزهایی مثل روزه که در این حد ممکن است با هوای انسان درگیر شود. این‌ها از خیلی موارد قلیلی است که بخواهد با هوای انسان درگیر بشود.

ببینید باز این نکته عرض شد که این آیه ۶۷ که به آیه تبلیغ معروف است، یا آیه ولایت که آیه ۵۵ این سوره بود. اگر تفسیر تسنیم آقای جوادی را ببینید ایشان تصریح می‌کنند که سوره‌ی مائده این آیات هم‌هاش به هم مربوط است الا این دو تا آیه که اصلاً هیچ ربطی ندارد به سوره! می‌گویند که این آیات ربطی به سوره‌ی مائده ندارند اصلاً به این آیات ارتباطی ندارد.

بحث ما این بود که ارتباط دارند و سر و ته خود آیات هم دارد این ارتباط را نشان می‌دهد و گذشت. و در «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» بحث شد که هم قرآن است و هم ولایت است که بحث‌های آن گذشت. در فروع آن هم در مباحثی که گذشت، مطالبی مترتب می‌شود. شما وقتی که آیات را از این آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» یعنی آیه ۶۶ که دقت بکنید، این‌جا همه‌ی آن «أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ رَبِّهِ» چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم اقامه‌ی دین و اصلاً مشخص است که

بحث اقامه آن مسیر اصلی دین است؛ یعنی دین باید دین اقامه بشود. و این جاست است که یک جدال احسنی با اهل کتاب داریم. در سوره‌ی عنکبوت آیه ۴۶ صفحه ۴۰۲ ببینید که دارد: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ با اهل کتاب جدال به احسن بکن مگر «ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ مگر ظالم از این‌ها «وَقُولُوا»؛ و این جدال احسن چیست؟ این جدال احسن همین است که شما بگویید آقا به هر چیزی که به شما و ما نازل شد ما به همه‌ی آن ایمان داریم خدای ما هم یکی است. مسیر ما هم که یکی است. «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ»؛ یعنی اعتقاد ما اصلاً این است که ما به هر چه که به آن‌ها نازل شده است اعتقاد داریم و به هر چه که به ما نازل شده باشد آن‌ها باید اعتقاد داشته باشند. این‌ها یک مسیر است. «إِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» خدای ما هم که یکی است. دین‌مان هم که یکی است. «دین ما» دقت می‌کنید با همان تعبیری که تا الآن می‌کردیم سر دین، اصلاً دین واحد است. صراط مستقیم هم واحد است. خدای ما هم که واحد است. دارد «لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» (مائده: ۶۶).

امت امت است چون امام دارد

بحث امت مقتصد را در جلسه‌ی پیش عرض کردیم. امت مقتصد یعنی چه؟ امتی که اولاً امت است. امت امام دارد. می‌دانید که «أُمَّةٌ» یعنی «قَصْدٌ» و اصلاً امت را امت می‌گویند به دلیل این که امام دارد. یک امامی دارد. امت مقتصد؛ یعنی که به سمت یک شاخصی حرکت می‌کند و قصد یک شاخصی را کرده است و از طرفی متعادل و میانه‌رو است. به دور از افراط و تفریط است. این‌ها جزء شاخص‌های امت مقتصد است.

عمل صالح عملی است که برابر حجت عصر است

در مقابل امت مقتصد چه جریانی وجود دارد؟ «كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی این‌جا الآن گفته است (دقت بکنید نکته دقیق است) «أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ» در مقابل آن، «وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا

يَعْمَلُونَ؛ کثیر این‌ها هستند که این‌ها امت مقتصد نیستند. پس این‌ها چه چیزی هستند؟ این‌ها **«سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»** هستند؛ یعنی کسانی که چه بد کار انجام می‌دهند! یعنی کار بد انجام می‌دهند. کسی را که کار بد انجام می‌دهد در مقابلش چیست؟ کسی که کار خوب انجام می‌دهد. شما ببینید آیه ۶۹ را ببینید که این عبارت تکراری است. ایمان و عمل صالح این‌جا معلوم می‌شود. عمل صالح؛ یعنی عملی که هم برابر حجت عصر است و هم **در پرتو عمل ولی** است. ببینید قرینه‌ی خود آیه است. **«سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»** در مقابل چه کسی است؟ در مقابل امت مقتصد است، پس اگر بحثی به نام عمل صالح مطرح است عمل صالح به معنای کلاً کار خوب نیست. مثلاً می‌گویند طرف کارهای خوبی می‌کند. کار خوب چیست؟ اصلاً چه کاری، کار خوب است؟ این خودش یک بحث است وقتی که عمل صالح مطرح می‌شود. این‌جا شاخص باید بیاید تا عمل صالح مشخص شود! ایمان مشخص است که یک سری اعتقادات به خدا و روز قیامت است، اما مقوله ایمان بدون عمل صالح اصلاً قبول نیست. این در معارف ما آمده است که نه عمل صالح بدون ایمان قبول است و نه ایمان بدون عمل صالح قبول است.

عمل صالح عملی است بر مدار حرکت ولی

برای این‌که این نکته جا بیفتد، در سوره انعام آیه ۱۵۸ را نگاه بکنید، آمده که شما ترکیب ایمان و عمل صالح را قطعاً باید با هم داشته باشید. دارد که **«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»**؛ آیا انتظار دارند که این فرشتگان عذاب به سوی آن‌ها بیایند، یا قیامت بیاید، یا پروردگار بیاید، یا برخی از آیات خدا بیاید که آن حالت قیامت است که اگر این آیات خدا بیاید، دیگر طرف قبول می‌کند **«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»**؛ وقتی بعضی از آیات خدا بیاید و بشود **«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»** (سجده: ۱۲) بالاخره آن‌جا یک ایمانی ایجاد می‌شود؛ یعنی این خودش ایمان است **«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»**؛ خدایا بله درست است. آن چیزی که گفتی درست گفتی! **«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»** اولاً این ایمانی که

آنجا کسی به دست بیاورد که قبل آن ایمان نیاورده باشد، این ایمان به درد نمی‌خورد. این ایمان عند الاحتضار است چون که در موقع احتضار بالاخره انسان ایمان می‌آورد. با این‌که هنوز یک پایش در این دنیا است. آنجا انسان ایمان می‌آورد؛ چون دارد می‌بیند، منتها این ایمان، ایمان به درد بخوری نیست. این ایمان آنجا اصلاً قبول نیست. برای همین است که آن ایمان فرعون را قرآن نقل می‌کند. «الآن» (یونس: ۹۱)؛ حالا می‌خواهی ایمان بیاوری؟ یعنی موقع احتضار که «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» هنوز انتقال هم نیست و انسان هم این طرف و هم آن طرف را می‌بیند؛ یعنی می‌فهمد، ولی این ایمان به درد نمی‌خورد! «لَمْ تَكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ»؛ اگر قبلاً ایمان نیاورده باشد. «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»؛ یا ایمان آورده باشد، ولی با آن کسب خیر نکرده باشد، این هم به درد نمی‌خورد. این چقدر جالب است! ایمان نیاورده باشد به درد نمی‌خورد! ایمان آورده باشد و کسب خیر نکرده باشد، این هم به درد نمی‌خورد! لذا ایمان و عمل صالح به درد می‌خورند. شما وقتی می‌گویید عمل صالح، می‌شود هَذَا أَوَّلُ الْكَلَامِ! که به چه عملی می‌گویند عمل صالح؟ به عملی که برابر با حجت عصر باشد؛ یعنی اگر الآن کسی بایستد به سوی بیت المقدس نماز بخواند این عمل صالح است؟ نه! این عمل صالح نیست، باید بایستد رو به روی کعبه نماز بخواند تا بشود عمل صالح.

تازه بحث مطابق حجت عصر بحث این نیست که برحسب کدام شریعت دارد عمل می‌کند. نکته‌ی مهمتر از این‌که بر اساس کدام شریعت دارد عمل می‌کند در بحث عمل صالح، این است که در مدار ولی عمل می‌کند، یا در مدار ولی عمل نمی‌کند؟ این است عمل صالح.

سؤال: حاج آقا شما گفتید؛ چون در آن آیه سوره‌ی مائده دو نوع گفته «أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» و «سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»، پس همین دو نوع برای اهل کتاب وجود دارد. آیا این درست است که در قرآن فقط این دو نوع را اسم برده است؟

چرا فقط یک صراط مستقیم وجود دارد؟

جواب: اصلاً بحث این شد که دو نوع آن دو نوع حصر است؛ برای همین جلسه‌ی گذشته این روایاتی که بحث «**أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ**» یعنی فقط یک امت هست که دارد به سمت شاخص حرکت می‌کند و این است که می‌شود صراط مستقیم و صراط مستقیم برای همین یکی است. شما دو تا صراط مستقیم هیچ وقت ندارید. صراط‌های مستقیم ما نداریم ما فقط یک صراط مستقیم داریم. برای همین است که صراط اصلاً جمع ندارد و برای همین است که در روایات داشتیم که امت موسی ۷۱ یک فرقه شدند و یک فرقه شد فرقه‌ی ناجیه که ذیل همین امت مقتصده است. از عیسویان ۷۲ فرقه شدند یک فرقه، فرقه‌ی ناجیه. از امت پیغمبر ۷۳ فرقه یک فرقه ناجیه اگر بگویید ۷۰۰ فرقه باز می‌شود یک فرقه‌ی ناجیه! چون که این‌جا اصلاً ده تا فرقه را هم بریزید در این صراط مستقیم می‌شود یک فرقه! چون این است که به سمت آن شاخص دارد حرکت می‌کند. «**أُمَّةٌ**» برای همین تنوین دارد «**أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ**» و «**وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ**» آن موقع وقتی قرین می‌گیرید این «**سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ**» که می‌شود عمل بد در مقابل عمل صالح، عمل صالح عملی نیست که صرفاً الآن باید به سمت کعبه نماز خوانده شود. الآن باید نماز خواند. الآن باید روزه گرفت. اگر کسی به سمت کعبه نماز بخواند و روزه بگیرد که برای حجت عصر عمل کرده است و ایمانش را هم درست بکند «**فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**» اصلاً این نیست! اصلاً این اشتباه است. خود قرینه‌ی آیه دارد می‌گوید: **عمل صالح عملی است بر مدار حرکت ولی**؛ یعنی به سمت آن شاخص حرکت کردن اگر بر مدار عمل ولی باشد آن موقع این می‌شود عمل صالح! این‌جا تازه می‌شود مصداق عمل صالح و اصلاً باز با قرینه‌ی که وجود دارد ببینید این عبارت را شما در قرآن شاید زیاد دیده باشید «**فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**»؛ که این‌ها خوف و حزن ندارند که خیلی ویژگی بالایی است، ولی این آن قدر تکرار شده است که به اهمیت آن پی‌نبردیم ظاهراً و آن این که شما دارید راجع به کسانی صحبت می‌کنید که «**فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**»؛ نه خوف دارد نه

حزن دارد. نه حزن دارد نسبت به گذشته و نه خوف دارد نسبت به آینده این چه‌طور ویژگی است؟ عمل چه کسی است که این مدلی است؟ قرار شد کسانی باشند که «**آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**» هستند. باز سوره‌ی مبارکه‌ی یونس را بیاورید. آیه ۶۲، ص ۲۱۶ آن موقع تازه تعبیر اولیاءالله مشخص می‌شود که چه چیزی است؟! ببینید کسانی که تحت ولایت خدا عمل می‌کنند این‌ها می‌شوند اولیاءالله. ما معمولاً به یک سری انسان نور بالا می‌گوییم اولیاءالله! در صورتی که خود قرآن اولیاءالله را تعریف کرده است که چه چیزی این‌ها هستند «**أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**» خوب این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها کسانی هستند که «**الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ**» (یونس: ۶۳) این‌ها باید همین طوری مدام تقوا به خرج بدهند. گفتم به آن عبارت تقوای آن‌جا کار داریم خود تقوا، عمل صالح عملی است که بر اساس محوریت ولی انجام می‌شود. این انسان می‌شود اولیاءالله. آیا کسی که تحت سرپرستی خدا برود یعنی تحت سرپرستی چه چیزی برود؟ آیا تحت سرپرستی یک سری معارف فقط برود؟ مگر زندگی ما فقط معارف است این همه می‌خواهیم عمل بکنیم. می‌خواهیم یک کاری انجام بدهیم. می‌خواهیم اجتماع خودمان را بگردانیم. با یک سری صلح کنیم با یک سری بجنگیم. می‌خواهیم یک جایی کوتاه بیایم یک جایی بلند بیاییم مگر ما فقط معارف هستیم؟ ما یک سری معارف داریم که به درد نماز شب می‌خورد. یک سری اعمال روزانه داریم که کلاً یک طور دیگر است برای خودش! اعمال روز ما بستگی به سلیقه‌ی خودمان است به فکر خودمان است با نظر خودمان انجام می‌شود، می‌شود اعمال روز ما! یک سری از معارف هم کلاً داریم که آن معارف هم به درد اعمال شب ما می‌خورد مثلاً تهجد و این‌ها می‌خورد! دیدید دیگر که ما معمولاً یک چنین تصویری از معارف داریم.

اولیاء الله خوف دارند و خوف ندارند!؟

درباره اولیاءالله هم کلاً تصور ما این است اولیاءالله چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که در کنج عزلتی می‌نشینند کاری به کار دنیا هم ندارند این‌ها مشغول به ذکر و عبادت خودشان هستند

و دارند رشد می‌کنند می‌روند بالا و مراتب طی می‌کنند! این تعبیر از اولیاءالله درست نیست! در صورتی که این‌جا عمل صالح را معرفی می‌کند. عمل صالح آن است که «أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» باشد و آن موقع حق است. وعده‌ها برای این است. چرا چنین کسانی خوف و حزن ندارند؟ چون وعده‌های الهی همه برای این انسان است. ممکن است که شما این را بگویید که آقا این با آیات قرآن جور در نمی‌آید! در آیات قرآن داریم که مثلاً این‌ها فقط خوف دارند. این‌ها خوف دارند، قابل جمع است با این‌ها خوف ندارند. به نظر شما توجیه این چه می‌تواند باشد؟ که این‌ها خوف ندارند و بعد خوف هم دارند! خوف نداشتن آن این است که نسبت به این وعده قطعی هستند. این مسیر، مسیری است که به سرانجام می‌رسد. مسیر آن این‌طوری است. اگر خوف دارند خوف دارند نسبت به خودشان که در مسیر هستند یا نیستند؟! در مسیر خواند ماند یا نخواهند ماند؟! یعنی نسبت به این قضیه خوف دارند نه نسبت به این خوف دارند که این مسیر سرانجام دارد یا سرانجام ندارد؟! این را مطمئن هستند. برای همین است که این‌ها در یک حالت اطمینان کامل هستند، ولی فقط نسبت به این نگران و خائف هستند که من می‌مانم من باب «إِنَّمَا الْأُمُورُ بِخَوَاتِيمِهَا» که امور با خاتمه‌ی آن مشخص می‌شود. همین تعبیر فارسی آن را که داریم جوجه را آخر پائیز می‌شمارند! بالاخره این آخر کار من در این مسیر می‌مانم که با ایمان باشم و در محور ولی عمل بکنم یا نه؟! یعنی تا آخر همین طور می‌مانم. این کلمات را الکی استفاده نمی‌کنم همه‌اش قصد دارم از این، آن هواها با من چه می‌کند؟

چرا هرگز دو امام در یک زمان نداریم؟

آن جایی که در مقابل ولیّ، من یک هوایی دارم و ولیّ هوای دیگری دارد. من برای خودم، هوای خودم را دارم ولی هوای خودش را دارد؟ هوای من هوای او هنوز نشده است؛ برای این است که شما چرا دارید در روایات که حتی ما دو امام نداریم! هیچ وقت در یک زمان دو امام نداریم چون در مقابل هوای یک امام، هیچ هوای دیگری نباید قرار بگیرد حتی یک امام معصوم دیگر

نمی‌تواند داشته باشیم! آمده است که این‌ها «مختلفة الهمم والاراده» می‌شوند. بالاخره یکی نظرش این می‌شود و یکی نظرش چیزی دیگری می‌شود! این در پدیده‌ی انسانی ممکن است، حتی دو تا امام ممکن است این‌طور بشوند، البته نه در آن خطوط کلی! مثلاً یک مجرم را می‌آورند که باید این را تعزیرکنند و حد بزنند. حد و تعذیر هم به دست امام است که چه مقدار بزند حالا این دو امام، این می‌گوید ۵۰ ضربه، آن می‌گوید ۵۱ ضربه حالا کدام می‌شود؟ لذا حتی در این حدّش دو امام نمی‌تواند داشته باشیم؛ یعنی یک هوا باید این وسط قرار بگیرد اگر هوای او با هوای من مخالف باشد تمردها در همین‌جا انجام می‌شود! تمردها در این‌جا انجام می‌شود که من هوایی برای خودم دارم در مقابل ولی! یکی از دوستان گفتند، شما از این بحث‌ها لینک می‌زنید به بحث ولایت فقیه! این درست است و باید لینک زد! چون همین است که اصلاً باعث ماندگاری این دین می‌شود. اگر شما این دو عنصر را به صورت جوهری شناسایی کردید در دین، آن موقع من مدعی هستم و می‌گویم آقا شما چه طور رسیدید به امامت؟ چون اصلاً روایاتی که امامت را دارد ثابت می‌کند می‌گوید این عنصر جوهری باز دوباره باید باشد! امام هم می‌گویند: این بعینه دلیل امامت است.

در بحث ضرورت امامت، بحث عصمت مطرح نمی‌شود

خوب از این به بعد اگر بیاییم جلو من مدعی می‌شوم که این عنصر جوهری دین الآن کجاست؟ یعنی شما مگر این را قبول ندارید که اگر ولایت امام معصوم را قبول نکنید رسالت را قبول نکردید؟! اصلاً این زاویه‌ی که در آیه‌ی تبلیغ است اصلاً همین است «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ یعنی این را نگفتی، رسالت را نگفتی! بحث این نیست که این را نگفتید، بلکه این رسالت را نگفتی! خوب حالا من مدعی می‌شوم به این عنصر جوهری دین و می‌گویم آن عنصر جوهری دین کجاست؟ آن ولی که من الآن باید در محور او عمل بکنم او کجا است؟ به من آن را نشان بدهید! آن موقع است که من بخواهم عمل صالح انجام بدهم، ولی من کجا است؟ که باید حول او و با این اتحاد این دین اقامه بشود. با او دین اقامه بشود و من حرکت بکنم. آن موقع ببینید بحث

عصمت این جا یک بحث فرعی است، حتی جالب است در روایاتی که بحث ضرورت امام مطرح می‌شود عصمت مطرح نمی‌شود! و این خیلی عجیب است! در روایتی که در نبوت، عصمت مطرح شده است (حالا آن روایت را یک موقعی ان شاء الله وقتی بکنیم بخوانیم) در همان روایت اصلی فضل بن شاذان که جالب است که در نبوت چون که قرار است وحی خدا را پائین بیاورد آن جا طرح عصمت می‌شود، ولی وقتی عنوان می‌آید در اولی الامر عنوان عصمت نمی‌آید. برای همین است که در آن سوره‌ی نساء هم وقتی که در این جا بحث اولی الامر می‌کردیم آن جا گفتیم که اولی الامر معنایی است اعم از معنای امام اصلاً آن جا بحث دارد که «فَلَيْمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ»؛ از این به بعد اولی الامر برای چیست؟ اصلاً آن جا طرح مبحث عصمت نمی‌شود. حالا ما قبول داریم که اگر امام معصوم حیّ اولی الامر باشد معصوم است، اما اگر امام معصوم حیّ باشد ولی غایب باشد؛ یعنی انگار نیست، البته خدای نکرده این تصور نشود که امام نیست یا امام کاری نمی‌کند! امام فقط غایب است نه! امام غایب همین الان خیلی از کارها انجام می‌دهد.

در بحث همین ابدال و اوتادی که گرد امام عصر هستند و که در دعای اعمال ام داوود دیدید که به این‌ها سلام می‌کنیم دیگر «السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ» که این‌ها نزدیکان امام عصر هستند که حتی کارهایی را راه می‌اندازند، دست‌هایی را می‌گیرند، بالا می‌برند انسان‌هایی را نگه می‌دارند. داماد علامه امینی برای یکی از مراجع تعریف کرده بود؛ یعنی فاصله‌ی نقل آن این قدر کم است! می‌گفت من خودم دیدم ما یک خادمی داشتیم در مدرسه‌ای بود در نجف بودیم که قیمت بعضی این خادم‌ها خیلی زیاد بود خیلی بالا است خادم‌های این مدلی در مدارس. من یک موقع با اهل دلی رفته بودم در یک مدرسه حالا نمی‌گویم کدام مدرسه، در مدرسه‌ای که علما زیاد رفت و آمد می‌کردند در آن مدرسه، گفت قیمت کل این مدرسه به قیمت این خادم است! یعنی خادم یک چیز یک موجود عجیب و غریب بود! می‌گفت من یک شبی بلند شدم دیدم که در حجره‌ی این

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲.

خادم انگار یک خورشید دارد می‌درخشد آن قدر نور دارد! که حالا این هم دیده است معلوم نیست همه هم می‌دیدند بعد می‌گفت رفتم در آن حجره دیدم که این دارد با کسی حرف می‌زند. فال گوش ایستادم دیدم صدای او را می‌شنوم صدای طرف مقابل هم تن صدا او را هم می‌شنوم ولی کلمات را نمی‌شنوم. بعد از یک مدتی نور رفت، رفتم و در زدم و گفتم چه خبر بود؟ گفت: چه شده است؟ گفتم: ما را سرکار نگذار! من خودم می‌دانم یک خبری بود چه کاری می‌کردی؟! مثلاً با خورشید جلسه داشتی؟ بعد دست من را کشید داخل و شب پنج شنبه‌ای هم بود. دست ما را کشید داخل و گفت قسم بده که تا جمعه ظهر نگویی! گفت باشد تا جمعه ظهر نمی‌گویم. گفت: این امام زمان بود که تشریف آورده بودند از حلقه‌ی ابدال و اوتاد یک نفر جمعه ظهر قرار بود بمیرد من قرار بود جایگزین بشوم در آن حلقه! او می‌گفت من آمدم بیرون و پکر و درب و داغون که نگاه کن ما طلبه فلان یک خادم این‌طور! پنج شنبه صبح شد دیدم خادم همان خادم است باز دوباره.. خیلی به فکر طلبه‌ها و این که مثلاً خرید نکنید پول بدهید من بروم بخرم و خدمت به این طلاب که خدمت به طلاب خیلی اجر دارد، خیلی! (من خودم یکی از خادمان طلاب هستم). عرضم به خدمت شما که این می‌گفت من حتی می‌رفتم مثلاً این آفتابه را از دست او بگیرم که دارد حیاط را جارو می‌کند و آب می‌دهد به من گفت: قول دادی که تا جمعه حرف نزنم! بالاخره آن روز جمعه شد و من از پشت همین حجره نگاه کردم دیدم این دارد لباس‌هایش را می‌شوید و من همین‌طور داشتم پشت شیشه گریه می‌کردم. او نشسته بود لب حوض من هم از داخل حجره داشتم نگاه می‌کردم، بعد می‌گفت که اذان ظهر که شد بلند شد یک قدم دو قدم سه قدم یک دفعه غیب شد این خادم! آمدم بیرون بر سر خود زدم، طلبه‌ها گفتند خادم رفته است لابد بیرون حالا... گفتم نه! رفت خادم! خادم رفت. این‌ها همان حلقه‌های ابدال و اوتادی هستند که خیلی از وقت‌ها اگر می‌بینید توسلی به امام زمان می‌شود یک کسی می‌رود یک جایی دستگیری می‌کند این حلقاتی هستند که در ام داوود به همین‌ها سلام می‌کنید «السَّلامُ عَلَی الْأَبْدَالِ وَالْأَوْلَادِ» بحث

این نیست که خدای ناکرده بگوییم که امام زمان کاری انجام نمی‌دهد غایب است. یک طوری هم می‌گوییم که انگار امام زمان بیکار است خدای ناکرده نه! آن غیر آفتاب پشت ابر دارد کلی کار انجام می‌دهد که پیش این عالم برود پیش آن عالم برود! یعنی مدیریت از پشت پرده وجود دارد، منتهای مراتب در این بحثی که به عنوان محور عمل قرار بگیرد و واضح باشد، ظاهر باشد محور عمل دینی قرار بگیرد، خود امام زمان الآن نیست. برای همین است که گفته است که «[فارجعوا](#) [إلى رواة أحاديثنا](#)»^۱، «[فإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا](#)»^۲؛ من آن را برای شما حاکم قرار دادم یک چنین کسی را با چنین ویژگی! حالا این ویژگی نزدیکترین ویژگی به امام معصوم باید باشد بر همین است که شروطی در همان ولی فقیه شده است که آن نفر باید ویژگی‌ای داشته باشد در نزدیکترین ویژگی که به آن امام معصوم دارد؛ یعنی اگر امام معصوم علم دارد آن باید خیلی علم داشته باشد. اگر امام معصوم عدل دارد، این شخص باید خیلی عدل داشته باشد یعنی دیگر چاره‌ای نیست! الآن شما فرض بکنید اهمیت نماز را الآن خوب فهمیدید در دین مثلاً برای شما جا انداختند که نماز به شدت اهمیت دارد. بعد از آن هم بگوییم که از مقدمات نماز طهارت مائیه است. بعد بگوییم که شما دارید می‌روید یک جایی که اصلاً آب نیست. اصلاً شما خودتان فکر کنید احکام نمی‌دانید، آیا می‌توانید تصور بکنید بگویید که پس نماز لازم نیست! اصلاً به لحاظ طبیعی انسان نمی‌تواند این را قبول بکند! چون اول نماز را برای انسان جا انداختند و آن قدر از فضایل نماز گفتند که یک چیزی است که بی‌برو برگرد است و بعد هم جزء مقدمات آن این است که آب لازم دارد ولی دارند شما را می‌فرستند در یک بیابان که آب ندارید، بعد شما می‌توانید تصور بکنید که پس نماز نیست؟! خوب انسان اصلاً نمی‌تواند تصور بکند. اگر طهارت مائیه نیست باید طهارت ترابیه باید باشد. درست است که یک مرتبه‌ی پائین‌تر طهارت است. این ولایت فقیه همان طهارت ترابیه

۱- مناجات الهیات حضرت امیر، ص ۲۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴.

است الآن! گیر کردن در بیابان بی آب است. برای همین بحث تشنگی در دعای ندبه آمده «عَزِيزٌ عَلَيَّ مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذَابِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى»؛ چه زمانی از آن آب گوارا وجود شما ما بهره‌مند بشویم؟ تشنگی طولانی است! یعنی بالاخره معلوم است جایی است که آب نیست فرق دارد امام معصوم با عدم امام معصوم! منتهای مراتب نمی‌توان باور کرد که در این شرایط طهارت ترابیه هم نیست! وقتی که شما اقامه‌ی دین را می‌خواهید داشته باشید با همین عنصر می‌توانید داشته باشید آن موقع است که می‌گویند آقا نزدیکترین حالت به امام معصوم نزدیکترین حالت به ... مگر شما این را در روایت ندارید که «عُلَمَاءِ اُمَّتِي اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ شما فکر می‌کنید آقای بهجت بالاتر است یا بعضی از انبیاء؟ فکر می‌کنید این‌ها کم از انبیاء دارند! این که تصریح روایات است که «عُلَمَاءِ اُمَّتِي اَفْضَلُ مِنْ اَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ یعنی شأن و جلالتی این‌ها دارند در نزد خدا. پس این ولیّ باید بتواند مدیریت بکند و سه تا شرط هم دارد. این‌جا در قانون اساسی سه تا شرط را برای ولیّ فقیه گذاشتند. علمی، عدلی و مدیریت اجتماعی؛ یعنی بتواند قدرت بر مدیریت اجتماع داشته باشد؛ لذا این است که گاهی از اوقات خود به خود پل در ذهن انسان می‌خورد، نه این که انسان بخواهد زور کی پل بزند! پس این‌جا تکلیف عمل صالح معلوم می‌شود چیست؟! پس عمل صالح یعنی هم برابر شریعت ناسخ و هم در مدار ولیّ! این می‌شود عمل صالح. این وعده‌های خدا نسبت به این قطعی است دیگر؛ یعنی آن اُمَّتِی که ایمان دارد و عمل صالح دارد این وعده‌ها نسبت به او قطعی است. حالا این که چقدر خودش پای کار این داستان بایستد یا نایستد و چقدر هواهای خودش را در مقابل امامش و در مقابل ولیّ خودش علم کند، من نمی‌دانم!

این محمد بن علی شلمقانی در زمان حسین بن روح نایب سوم امام بود. این به قدری عالم بود به قدری باسواد و محدّث بود که بحث این بود که این ممکن است نایب بشود. وقتی حسین بن روح نایب شد و امام نیابت شلمقانی را قبول نکردند، سر به تمرد گذاشت در مقابل امام و دست

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۰۴.

برد در احادیث امام و شروع به جعل حدیث کرد و بعد ملعون امام شد. یعنی امام او را لعن کردند؛ یعنی خواتیم کار این طوری می‌شود! اگر کسی برای خودش یک هوایی داشته باشد یک دفعه ولیّ به او بگوید شما برو کنار! شما نمی‌خواهد کار بکنید، این خواهد گفت: حالا دارد تریبون را از ما می‌گیرد! ببینید برای همین که مدام می‌گوییم این هواها، این هواها!

حالا که این را گفتیم و تکلیف عمل صالح هم این‌جا با این بحث مشخص شد، این آیه‌ی ۷۰ مائده را با آن راحت‌تر می‌فهمیم.

تشریح با تفرقه در اصل دین فرق دارد

باز دوباره این «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» این‌ها را که گفتیم «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده: ۶۷) که گفتیم قوم کافر اصلاً در مقابل دین است و این انسانی که این طوری است، کافر است؛ چون بحث بود که اگر تبلیغ نکنید رسالت تبلیغ نشده است، پس جا دارد که این‌جا «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» باشد. این همان نظرگاهی است که دنبال آن بودیم

(۶۸): قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنَ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

حالا «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» بگو ای اهل کتاب کاملاً پیوند دهنده است «لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنَ رَبِّكُمْ»؛ شما هیچ چیزی نیستید تا مادامی که دین اقامه نشود؛ یعنی اگر این نباشد که دین اقامه بشود شما هیچ چیزی نیستید! فکر کنید مقدار زیادی معارف در دست شما باشد، اما تا یک امت نشوید و حول یک امام قرار نگیرید که دین اقامه نمی‌شود! باز دارد «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ شما تأسف به حال آن قوم کافر نخورید.

باز از این‌جا یک فروعاتی به دست می‌آید مگر بحث اقامه دین نشد؟ پس باید بروید به بحث اقامه‌ی دین! آن‌جا ببینید اصلاً محتوای اصلی تفرقه در دین یعنی چه؟ شما بیاورید سوره‌ی مبارکه شوری، آیه‌ی ۱۳ و ببینید که چقدر این آیات قرآن نسبت به هم مثانی هستند، ثنوی دارند و انعطاف

دارند نسبت به همدیگر دارد که «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»؛ از آن اصل دین برای شما تشریح شده است چه چیزی؟ «مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»؛ آن چیزی را که نوح به آن وصیت شده است. این برای شما تشریح شده است «وَالَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْهِ»؛ به آن چیزی که به شما وحی شده است «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»؛ آن چیزی را که ابراهیم و موسی و عیسی به آن وصیت ما کردیم چه چیزی؟ این همه را به چه چیزی وصیت کردیم؟ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» تشریح فرق دارد با تفرقه در اصل دین، دین همان یکی است که دارد می‌آید پائین. در خود دین که نمی‌شود تفرقه انداخت! آن موقع دارد که شما قرار شد که اقامه‌ی دین بکنید و اقامه‌ی دین قرار شد به عنصر ولی انجام بشود. قرار شد که با آن عنصر ولایت دین اقامه شود!

در کجای قرآن عنصر ولایت نیست؟!

اگر این است پس «انْ أَقِيمُوا الدِّينَ» معنی آن چیست؟ شما این را بیاور بالا! شما حول این غَلَمْ باش «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ یعنی الآن تفرقه اگر انجام بشود هر کسی برای خود یک امام داشته باشد این می‌شود اصل تفرقه در اصل دین! برای همین ببینید آیه‌ی بعد را که «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»؛ آن چیزی که شما دارید مشرکان را به آن می‌خوانید این خیلی برای آن‌ها سخت است! چه چیزی برای مشرکین سخت است؟ برای آن‌ها توحید خالقی سخت است نه! توحید ربوبیتی، تکوینی سخت است؟ نه! چه چیزی سخت بوده است برای این‌ها؟ این همین عنصر است. آن چیزی را که شما دارید این‌ها را به این می‌خوانید این خیلی برای آن‌ها سخت است که این همین است «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ * اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» باز یک معنای دیگر! يُنِيبُ به معنای انابه و انابه به معنای توبه و زاری در درگاه خدا نیست فقط! باز دوباره این انعطاف آیات را به شما نشان می‌دهم. انابه فقط به این نیست که کسی برود در خانه‌ی خدا زار بزند. انابه به این است که برگردد این عمل صالح را انجام بدهد نوبت بگیرد و مدام نوبت به نوبت بیاید. حالا این‌جا است که همان حرفی که ما زدیم که حالا از این به بعد توپ در

زمین ما، به جای بازی کردن در زمین حریف! شما نشان بدهید کجای قرآن عنصر ولایت نیست؟ همه‌ی بحث اقامه‌ی دین است دیگر و گرنه دین قاعد را که قرآن نمی‌خواهد! قرآن نه دین نشسته و نه مؤمن قاعد می‌خواهد! بلکه یک دینی می‌خواهد که قد علم بکند. شما حالا نشان بدهید که کجای قرآن بحث ولایت نیست؟ فکر نکنید که از این قرائن دارد بیرون می‌آید! این‌ها یک مقدار کار تخصصی در قرآن است. من می‌خواهم به شما بگویم به صورت طبیعی انسان دارد می‌بیند معارف با انسان، معارف - انسان و همه‌اش همین! اگر غیر از این در قرآن می‌بینید نشان بدهید! بگویید که یک زمانی بوده که معارف بوده ولی انسان نبوده است! همیشه معارف بوده است با انسان، و این انسان می‌شود عنصر ولایت و انابه و توبه هم بازگشت به همین عمل صالح است.

این‌ها را که بفهمید آن وقت روایت را هم می‌فهمید! البته من این‌ها را اول از روایت فهمیدم و بعد آمدم و این‌ها را فهمیدم، ولی خوب داریم راه آن را برعکس می‌آییم. شما در روایت ببینید که چقدر «بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» را ائمه به خودشان گرفته‌اند! که بغی و حسد نسبت به این شخصیت انسانی دارد انجام می‌شود و درست هم است. مگر انسان نسبت به یک معارفی حسد می‌کند؟ انسان نسبت به این که این شخص آمد حسادت می‌کند. الان چه چیزی موجب تفرقه می‌شود؟ این که چرا این شخص آمده است این جا قرار گرفته است؟ چرا او نیامده است این جا قرار بگیرد؟ چرا من نیستم این جا؟ همه‌ی آن حول همین این انجام می‌شود و گرنه باور بکنید معارف «بما هم معارف» مثل یک آشپزخانه‌ای است پر از مصالح آشپزی. اصلاً این هیچ نیست این نه آش از داخل آن در می‌آید نه چیز دیگری! این آشپز است که آن را تبدیل می‌کند به آش؛ یعنی از این چه مقدار بردارد از آن چه مقدار بردارد نمک چه مقدار بریزد؟ الان چه وعده‌ی غذایی است؟ الان چه فصلی است؟ همه حرف آن آشپز حرفه‌ای اگر بایستد در این آشپزخانه این است و اصلاً کسی در مقابل یک چنین چیزی نمی‌ایستد! این جا یک عرض عریضی است و معارف هم همین است که این را به عنوان یک کسی که (اسم خودم را نمی‌توام بگذرام کارشناس دین ولی به عنوان یک کسی که) یک کمی

بوده... شما هر چه بیاورید من در روایات و آیات توجیه آن را هم می‌آورم! توجیه آن وجود دارد. یعنی شما بگویید من این طوری می‌خواهم بکنم برای شما یک سری از روایات را می‌آورم که این طوری! بگویید من می‌خواهم به انسان‌های پول‌دار بسیار احترام بگذارم من روایت آن را دارم! بگویی من می‌خواهم بسیار پذیرایی بکنم بگویید من می‌خواهم کم پذیرایی بکنم من روایت آن را می‌آورم! یعنی هر کاری شما بگویید من روایت آن را برای شما می‌آورم؛ یعنی روایت و آیه آن را... یعنی همه‌ی آن وجود دارد. این به خاطر این است که این‌جا آشپزخانه است. به خاطر این‌که این‌جا نمک وجود دارد فلفل هم وجود دارد همه‌ی آن‌ها وجود دارد، اما این‌که شما چگونه می‌خواهید این‌ها را ترکیب بکنید و چه چیزی می‌خواهید درست بکنید این مهم است. این بخش است که مهم است و گرنه این می‌شود یک معارف در یک بازه‌ی وسیعی از همه‌گونه معارفی که هر چیزی که می‌شود می‌گویند این هم روایت دارد! آن هم هست این هم هست! آن هم درست است! در برابر این سؤال‌هایی که بوده است که من الآن چه کار بکنم؟! باور بکنید همین الآن می‌خواهیم جنگ بکنیم توجیه داریم. می‌خواهیم صلح بکنیم. توجیه داریم می‌خواهیم برویم زیر بلیط آمریکا توجیه داریم؛ یعنی هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم توجیهات آن وجود دارد چون که هم ما امامی داریم که صلح کرد، هم امامی داریم که جنگیده است امامی داریم که رفته زیر بلیط آمریکا یعنی امام رضا؛ یعنی هر کسی و هر نوع کاری را ما داریم در دین که ائمه انجام داده‌اند!

لذا سر امام رضا یک عده شیعه قاطی کرده بودند که چرا امام رضا پسر امام کاظمی است که رزمنده‌ی زندان رفته، زندان کشیده است و این پسر رفته ولی عهد شده است؟! ببینید خیلی‌ها همان زمان قاطی کرده بودند، الآن برای ما حل شده است! حتی در مورد امام جواد خیلی‌ها قاطی کردند، مثلاً ریان بن صلت می‌گفت الآن امورات شیعه را بگردانیم تا امام بزرگ شود! و یونس بن عبدالرحمن می‌آید سیلی می‌زند به گوش او که من فکر می‌کردم تو مؤمنی!

پس ببینید خیلی چیزها از سر ما رد شده است ولی الآن همین بحث ولایت همان حرف زنده‌ای است که همه‌ی آن از سر ما رد نشده است از سر تاریخ رد نشده است این حرف. یعنی همواره با این «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»؛ این علم برای آن‌ها آمده است این بغی و این حسدی که دارند، آن موقع «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّبَ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۱۴)؛ اگر این اجل سابق نبود، طومار این‌ها را در هم می‌پیچیدیم و تمام می‌شدند و می‌مردند.

وقتی علما سنگ بنا را کج بگذارند مردم دچار شک اضطراب‌زا می‌شوند

(۵۷: ۵۹) خوب دقت بکنید ببینید چگونه می‌شود که همین الآن ولایت امام معصوم الآن مورد نقد قرار می‌گیرد؟ به خاطر این که سنگ بنا را یک عده کج می‌گذارند. ببینید آیه را «وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ»؛ آن‌هایی که این سنگ بنا را بد گذاشتند آن‌ها «جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»، ولی کسانی که وارث قضیه قرار می‌گیرند آن‌ها «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ»؛ می‌روند در شک‌های عجیب. شک مریب؛ یعنی شک مشکوک، شک شک‌زا؛ یعنی شک‌های چند لایه، شک‌های اضطراب‌زا. به این‌ها می‌گویند شک مریب. می‌دانید فرق ریب با شک همین است. شک یک شک معمولی است و مُرِيب آن حالت شک اضطراب‌زا را می‌گویند، مثلاً شک بین سه و چهار این شک اضطراب‌زا نیست یا نماز را قطع می‌کنیم یا یک کاری انجام می‌دهیم بالاخره. این شک‌ها است که اضطراب در انسان ایجاد می‌کند. وقتی کسانی که وقتی سنگ بنا را بد بگذارند و این مسئله درست انجام نشود، در «أَوْرَثُوا الْكِتَابَ» تبدیل می‌شود به «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ»! (۲۲):

(۰۱: ۰۱)

باز می بینید که همین بحث تفرقه در دین در همین آیات معروف سوره‌ی مبارکه روم را بیاورید ص ۴۰۷ حالا که فهمیدیم که اقامه‌ی دین چیست «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً»^۱؛ شما وجهتان را به سوی دینی رو کنید که حنیف است. فرق حنیف با جنیف این است که حنیف یعنی چیزی که مایل به وسط است. جنیف چیزی است که مایل به حاشیه است؛ یعنی در حاشیه است جنیف و مُجَنِّف یعنی به سمت بیرون. لغت آن را هم در قرآن داریم، جَنَفَ (سؤال) به این حالت انحراف به سمت بیرون را می‌گویند جَنَفَ، حنیف یعنی همین که متمایل به وسط است.

آن موقع است که تازه مجموعه‌ای از آیات مثالی باز دوباره می‌آید. اولاً مقتصد به چه معنایی است؟ معنی معتدل و میانه‌رو. این که «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً» (بقره: ۱۴۳)؛ شما امت وسط هستید، معنی وسط بودن دقیقاً معلوم می‌شود! بعد حالا این فرق این «لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ»؛ یعنی شما ملازم فطرت باشید «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛ فطرت هیچ موقع عوض نمی‌شود لذا دین هیچ موقع عوض نمی‌شود دین همین است که است. دین همان شاه‌راه اصلی است که باید اقامه بشود. اقامه شدن را ما اصلاً قبول داریم. نگوئید دین ما و دین این‌ها! اصلاً دین ما دین و این‌ها به تعبیر قرآن نداریم. ما یک دین که بیشتر نداریم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) این اسلام کدام اسلام است؟ همان آن شاه‌راه است نه این که ما الآن به آن می‌گوییم اسلام! منتهای مراتب با یک لطف قرآنی همراه است به دلیل این که آن شاه‌راه که اسلام است که ابراهیم هم در آن مسلمان است و همه اش مسلمانی است در این پیامبر آخر الزمان برابر حجت ولی عصر عمل کردن در همان قالب اسلام می‌آید و از این جهت این دین الآن مطابق با اسلام است «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» دین در نزد خدا فقط یکی است و آن هم اسلام است از همان اول هم

۱- سوره‌ی روم، آیه ۳۰.

اسلام بود تا آخر آن هم اسلام است و با این لطفی که الآن این قسمت پایانی این هم همین اسلام است.

معنی این که در دین اکراه نیست

سؤال: مفهوم «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶) چیست؟

جواب: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» مثل این است که بگویند: این دین دواست و شما مریض هستید می خواهید این دارو را بخورید، می خواهید نخورید! خوردن این ها که زورکی نیست! لذا بحث این است که این دوا، این دارو، این دین، دین هیچ موقع اکراهی نیست. هیچ موقع خدا با اکراه کسی را نمی خواهد دین دار باشد. می تواند دین دار نباشد فکر می کنید خدا چه کار می کند؟ هیچ کاری خدا نمی کند.

چرا این را می گذارید گردن خدا؟ محتوای دینی آن را باید درست متوجه بشویم. ما همیشه این طوری تبلیغ می کنیم که اگر این کار را بکنیم خدا این طوری می کند و خدا چه کار می کند انگار خدا یک کارهایی می کند؛ مثلاً من یک سری کتاب می گذارم مقابل شما، اگر بخوانید با سواد می شوید و شما می گوئید من نمی خوانم. خوب نخوانید چه می شود؟ هیچ! بی سواد می شوید بی سواد می مانید. جزای این کسانی که کتاب نمی خوانند، این است که بی سواد هستند. شما این طوری تبلیغ بفرمایید مثل قرآن که قرآن همیشه این طور تبلیغ می کند ببینید آن موقع انسان ها بستگی به ... علم هم ممکن است که داشته باشد ما الآن روی این پاکت سیگارها دیدید که چقدر عکس ریه زده است فکر می کنید این ها باور نمی کنند این سیگاری ها باورشان هم می شود قبول دارند ولی می کشد. این انسان واقعاً ممکن است در مقابل علم خودش بایستد و عمل نکند یعنی کاملاً مقابل علم می ایستد و عمل می کند، پس این هم دین! این غذای خوشمزه را می خواهید بخورید می خواهید نخورید! جهنم یک جایی نیست که آدم را می برند. دقت می کنید؟ جهنم باطن شخصی است که ظهور می کند. این مطابق و برابر بهشت نشده است و بهشت نرفته است. یعنی

بهشتی نشده است. آیه‌ی قرآن را ببینید چقدر زیبا است! «**اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**» (انفال: ۳۴)؛ شما جواب خدا و رسول را بدهید وقتی دعوت می‌کند به سمت چیزی که شما را دارد زنده می‌کند ... شما جواب خدا را بدهید! دارد این معارف شما را زنده می‌کند. شما با این حرف‌ها زنده هستید. شما اگر بگویی من نمی‌خواهم، می‌میری! این‌ها قرار بود زنده بکنند. لذا آن‌جا هم یکی از استفاده‌های اشتباهی که از همین «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» می‌شود همین که انگار دین اکراهی نیست، یعنی این‌که حالا فرقی نمی‌کند که شما دین‌دار باشید یا دین‌دار نباشید! نه! مثل است که می‌گوییم دارو خوردن اکراهی نیست. می‌خواهید دارو بخورید می‌خواهید نخورید. نخورید هم می‌میرید. لذا آن‌جا داریم و واضح است «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ**» رشد از غی مشخص شده است حالا می‌فرماید «**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ**»؛ کسانی که این‌گونه هستند «**فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**» این طوری است.

سؤال: این خودش می‌تواند یک تکلیف باشد یعنی در واقع به ما، مؤمنین و مسلمانان می‌گوید «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» دین را با اکراه قبول نکنید بلکه از جان و دل قبول بکنید.

جواب: این طوری هم می‌تواند باشد؛ یعنی که شما دین را با اکراه قبول نکنید. نه این‌که چه دین را قبول کردید چه قبول نکردید، حالا فرق نمی‌کند! نه! شما این دین را با جان و دل قبول بکنید این را می‌تواند برساند، ولی هیچ موقع نمی‌تواند این را برساند که شما چه این دین را قبول کنید، چه قبول نکنید، فرق نمی‌کند! ولی این را می‌رساند که بیاورید به دین ایمان بیاورد یعنی بشود عقد القلب انسان. ببینید فرق دارد زندگی دینی با کسی که یک مشت معارف دین بلد است! ما به دوستان طلبه خودمان می‌گفتیم می‌گفتیم حالا ما به تعبیر تندتری را .. حالا تلطیف شده‌ی آن این‌که ما اشتباه کردیم که طلبه شدیم. اگر طلبه شدیم، این‌ها معارف ما است و براساس این‌ها باید ما زندگی بکنیم. این روایت امام حسین که عجب روایت زنده‌ای است که «**النَّاسَ عَيْبِدُ الدُّنْيَا وَ**

الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى السِّنْتِهِمْ»^۱ لعق که می‌دانید یعنی چه؟ لعق و علق به معنای آدامس است. «الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى السِّنْتِهِمْ»؛ دین آدامس در دهان است، قرآن می‌گوید «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۶۷) «يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ»؛ این‌ها مثل آدامس در دهانش می‌چرخاند مادامی که شیرینی دارد «فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ دین برایشان غذا نیست، آدامس است که وقتی به سختی بیفتد می‌گذارد کنار! این جوری اصلاً از دین لذت نمی‌برد. من یک مثالی زده بودم برای دوستانی که پارک آبی رفتند برای خودم آن‌جا یک دفعه روشن شد که این حال، فرق متدین با غیر متدین است. پارک آبی یک استخر موج دارد که موج تولید می‌کند. یک دستگیره‌هایی بیرون دارد که اگر این دستگیره‌ها را بگیرید، پدرتان در می‌آید! یعنی خودتان در آب هستید، ولی دستتان را گرفته‌اید بیرون و این موج شما را بلند می‌کند و می‌کوبد به دیوار یعنی همه‌اش دارید به دیوار کوبیده می‌شوید! بعد کسی که لبه‌ی این دیواره را گرفته است فکر می‌کند که اگر کنار آن این طوری است پس وسط آن چگونه است؟! بعد می‌روید وسط می‌بینید هیچ خبری نیست! وسط آن این موج دارد شما را بالا و پایین می‌برد. اتفاقاً بیچارگی برای آن وقتی است که دستگیره را از بیرون گرفته است؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (حج: ۱۱)؛ در حاشیه قرار گرفته است. در حاشیه است و نمی‌داند چکار بکند؟! مدام این طرف است نمی‌داند در آب است نمی‌داند الآن در خشکی است نکند.. یعنی همیشه با نکند با نکند است. این موج هم او را می‌کوبد به دیوار، ولی وقتی می‌آید وسط می‌بیند این طوری نیست و با امواج بالا و پایین می‌رود، لذا فکر نکنید که آن که متدین است و دل به گرو دین داده است مثلاً الآن دارد زجر بدبختی می‌کشد؟! اتفاقاً لذتی که او می‌برد هیچ موقع آن کسی که در حاشیه قرار گرفته است نمی‌تواند چنین لذتی از دین و دین‌داری ببرد.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم: ۳۲-۳۰)

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ دین ایستاده الآن این است حالا پس دین ایستاده کدام است؟ ببینید اگر الآن این آیات را با آن آیات مقایسه کنید دین قیّم که بایستد و بقیه‌ی چیزها را هم را بایستاند اگر قرار است مطابق با فطرت باشد پس قطعاً عنصر ولایت در خود فطرت گذاشته شده است؛ یعنی من همیشه دنبال یک انسانی هستم. این واقعاً علم است منتها وقتی که می‌آید جلو تبدیل به شک مریب می‌شود! اصلاً اگر کسی به فطرت برگردد به این برمی‌گردد که این وحی تو کو؟ انسان تو کو؟ لذا این بحث باید برود تا مرز فطری شدن؛ یعنی کسی که به فطرت خودش مراجعه کرد دین قیّم را پیدا نکند چون قرار شد اقامه دین بشود «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ اکثریت مردم این را نمی‌دانند «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» (منیبین حال آن است)؛ منیبین در حالت انابه‌ی مکرر است «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» مشرکین چه کسانی هستند؟ «مِنَ الَّذِينَ» اگر «واو» می‌آید می‌شد حرف عطف وقتی «مِنَ الَّذِينَ» است بدل همان مشرکین است. «مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» بحث تفرقه در اصل دین بود «وَكَانُوا شِيْعًا» یعنی خود دین را دارند تفرقه می‌کنند، نه این که شریعت دارد از آن رد می‌شود؛ یعنی گروه، گروه می‌کنند یعنی چیزی که با یک گروه باشد و تحت یک مدار عمل بکند چون که هر موقع بخواهد یک گروه تشکیل بشود، باز دوباره بحث حزب می‌شود و رئیس حزب.

کسی که با دست علی بیعت نکند باید برود با پای معاویه بیعت بکند!

یک موقعی بحث حزب در قرآن را کردم که یعنی چه؟ که آیات پایانی سوره مبارکه مجادله بیان می‌کند که حزب اصلاً با تسلط کسی درست می‌شود «اسْتَخُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ» تا این جا که می‌گوید «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله: ۱۹).

به هر جهت اگر بحث حزب را در قرآن دنبال نکنید مال همان شخصیتی است که می‌آید در مرکزیت یک گروه قرار می‌گیرد. مگر گروه می‌تواند بدون مرکزیت باشد؟ همیشه شما گروه را با مرکزیت دارید یعنی محوریت یک تشکیلاتی و انسانی و چیزی دارد. برای همین است که بارها این را داشتیم که کسی که با دست علی بیعت نکند باید برود با پای معاویه بیعت بکند! مگر می‌شود که شما گروهی داشته باشید و محوریت گروه نداشته باشید؟ «کَانُوا شِيعَا» هم به همین برمی‌گردد «مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ»؛ در دین تفرقه می‌کنند آن موقع تبدیل به گروه می‌شوند «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ حِزْبٍ» یعنی حزب خوشحال است و کیف می‌کند و کیفور است نسبت به همین چیزی که دارد. البته همین دین هست و تفرقه دین به خاطر همین است.

تجزی که مایه وحدت است و تجزی که مایه تفرقه می‌شود

تفرقه در دین آن جایی است که تفرقه در این عنصر ولیّ انجام می‌شود؛ یعنی شما این را می‌کنید یک ولیّ آن را می‌کنید یک ولیّ آن می‌شود گروه، گروه، بعد هر کدام از این گروه‌ها طبیعتاً با این گروهی که دارند شروع می‌کنند به یک حزبی را تشکیل می‌دهند برای خودشان! نه این که احزابی هستند زیر نظر موسی؟! آن را قرآن قبول دارد لذا این که موسی چشمه‌هایی را نشان بدهد که هر کدام «قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ» (بقره: ۶۰)؛ هر کسی یک مشربی دارد اشکالی ندارد! این تجزیه، تجزیه بی‌اشکالی است! شما یک ولیّ دارید و حزب‌هایی که مشارب مختلف دارند و تحت نظارت آن ولیّ دارند عمل می‌کنند و هم‌گرا با آن ولیّ دارند عمل می‌کند و این اشکال ندارد ولیّ این که «وَكَانُوا شِيعَا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ هر کدام طبیعتاً برای خودشان یک امام مستقل پیدا می‌کنند این اشکال دارد. این همان است که «مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ»؛ دارد در اصل دین تفرقه می‌افتد.

حزب در محور موسی و حزب در محور فرعونیان!

آن «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» مشکلی ندارد؛ چون هر کسی مشرب خودش را دارد و خود موسی هم قبول می‌کند این مشرب‌ها را و همه هم زیر نظر موسی عمل می‌کنند و هم‌گرا به سمت موسی هستند این قابل قبول است، ولی آن قابل قبول نیست.

لذا این قدر بحث حزب می‌شود که تکلیف حزب چه می‌شود؟ بستگی دارد که حزب چه کاری می‌خواهد انجام دهد و گرنه اصلاً راه تسلط فرعونیان همین بوده است. چه چیزی بود راه تسلط فرعون؟ این که مردم را شیعه، شیعه بکند؛ یعنی این‌ها را از محوریت موسی خارج بکند تا این‌جا تضعیف شوند «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ» (قصص: ۴)؛ یک گروه را بردارد تضعیف بکند و به این سبک عمل بکند، پس اصلاً انسان همین‌طوری می‌فهمد که اگر دشمن بخواهد با چیزی مقابله بکند، هیچ موقع نمی‌آید الکی دست به معارف بزند! اولین چیزی که باید با آن مخالفت بکند و بتواند راه تسلط را برگزیند این است که بتواند با حزب، تفرقه در ولیّ ایجاد بکند. اگر این را ایجاد بکند در حقیقت کار را انجام داده. وعده‌های خدا هم همیشه روی همین محقق می‌شود.

شرط تحقق وعده‌های نصرت الهی: ایمان و استقامت

من یک موقع به دوستان می‌گفتم که این بحثی که می‌گوییم که پرداختن به ایران و ایران سربلند حرفی نیست! و این حرف‌ها درست، منتهای مراتب با همان عناصری که انقلاب کردیم و انقلاب ما پیشرفت کردیم، همان‌طور باید ادامه بدهیم و با آن به جلو برویم تا وعده‌ها همین‌طور پشت سر هم تحقق بشود. آن وعده‌ها خدا برای ایران نبود؛ چون که ایران یک که موقع ایران بود وعده‌ها هم نبود. وعده‌ها حتی سر مقاومت نیست. خدا کجا گفته است هر کسی مقاومت کند ما برکات نازل می‌کنیم؟ ممکن است که خدا گروه‌هایی را که مقاومت بکنند، خدا وعده‌هایی بدهد، ولی آن‌ها وعده نیست! روی آن‌ها نمی‌شود حساب کرد! شما بگویید مقاومت کره مثلاً خوب روی آن نمی‌شود. حساب کرد مقاومت ویتنام در برابر استبداد! این‌ها نیست ما می‌خواهیم چیزی را بکشانیم وسط که بشود وعده، و آن وعده خدا این است که «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم:

۴۷) در این وعده است، ولی روی کل اصل مقاومت که وعده نیست! «وَإِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت: ۳۰) یا باز در یک آیه دارد که «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (احقاف: ۱۳) این وعده است که هیچ خوف و حزنی ندارد و بی‌برو برگردد است این نتیجه می‌دهد بدون بی‌برو برگردد! فقط من نگران هستم که در این وعده هستم یا نیستم؟!

سؤال: آیه‌ای که «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» اگر افراد ایمان و عمل صالح نشان بدهند، وعده‌ها خودش را نشان می‌دهد دیگر!

جواب: بله همین است یعنی آن‌جا هم اصلاً در «رَبُّنَا اللَّهُ» این‌جا پای ربوبیت خدا وسط می‌آید شما باید حول ولیّ عمل بکنید. به خاطر ربوبیت خدا است که شما باید حول ولی عمل بکنید؛ این است که می‌شود «رَبُّنَا اللَّهُ» آن وقت باید پای این بایستید که اگر پای این بایستید آن موقع «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» این همان مصداق عمل صالح است. حجت عصر است. خیلی عبارت زیبایی در جامعه کبیره است که دارد: «وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»؛ کسی که قصد او می‌کند قصد خدا می‌کند، باید متوجه به شما شود. این به عنوان ولی آن زمان است.

این قسمت آیه را نگاه بکنید این‌ها معلوم می‌شود که چرا «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» (شوری: ۱۳)

(۶۸): «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»

این «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ» اگر معلوم شد در آیه‌ی بالا که اصل آن جریان ولایت است، همین است که طغیان و کفر درست می‌کند؛ یعنی حسد را همین درست می‌کند. طغیان و کفر را همین این درست می‌کند. «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» * «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (همان: ۶۷) اگر می‌بینید قرآن «ما أُنزِلَ إِلَيْكَ»، طغیان درست می‌کند که در آیه‌ی ۶۴ این سوره آمده است، به خاطر وجود این عنصر محوری در آن است که طغیان دارد درست می‌کند در

یک عده و گرنه خود قرآن بما هو قرآن با معارف آن طغیان درست نمی‌کند. به واسطه‌ی این عنصر است که طغیان درست می‌کند؛ یعنی اگر کسانی می‌خواهند طاغی بشوند به خاطر همین است.

در طول تاریخ هم می‌بینید که این طوری بوده است. همین بلعم باعورا، آخر ما نمی‌دانیم که «آتیناهُ آیاتنا فأنسلخَ منها فأتبعه الشیطان» (اعراف: ۱۷۵) که چه شد «آتیناهُ آیاتنا»؟ چه شد که در او انسلخ ایجاد شد؟ می‌دانید که بلعم باعورا کسی بود که مدام بحث منجی، منجی می‌کرد. می‌گوید موسی می‌آید منجی، منجی و عالمی هم بود بلکه بیشتر از عالم بود «آتیناهُ آیاتنا» از این انسان‌ها که مدام می‌گویند منجی می‌آید ما منتظر منجی هستیم الان دوره‌ی نزدیک به ظهور است از این چیزها، ولی وقتی موسی آمد. اقبال‌ها رفت سراغ موسی و تریبون این کم شد؛ لذا در مقابل خود موسی ایستاد شد. «فأنسلخَ منها فأتبعه الشیطان فکان من الغاوین» زبیر آن موقعی که در محور امیر المؤمنین بود، بود وقتی خارج شد، شد زبیر و پیام داد که اگر می‌خواهید عدل به خرج بدهید دیگر از این به بعد؛ یعنی قبل از آن را دیگر پرونده‌های اقتصادی را از قبل دیگر بررسی نکنید! و امیر المؤمنین گفت نه! من از قبل شروع می‌کنم و پرونده‌ها را از اول نگاه می‌کنم. همه را از بایگانی در می‌آوریم و نگاه می‌کنیم. گفت: خوب اگر این طوری است که ما رفتیم و رفت و شد جنگ جمل! همه‌ی آن‌ها همین طوری انجام می‌شود و (۲۵: ۲۶: ۰۱) گرنه هیچ کسی با عربستان مشکلی ندارد. نماز است. روزه است. قرآن، لیلۀ تراویح، نماز تراویح نماز فلان شب قدر همه چیز است ولی هیچ کس با این دین کار ندارد چون که این دین نیست. اصلاً دین نشسته، بلکه دین خوابیده است. این که دین اقامه شده نیست! این دین که ولی ندارد! این دین اقامه نشده است.

همه چیز هست، ولی آشپز نیست. همین عراق را دیدید که با چه بدبختی این‌ها دارند زندگی می‌کنند؟ روی تمام ثروت‌های دنیا نشستند. نفت آن‌ها که این طور است زمین آن‌ها که مثل کف دست است؛ یعنی برای راه‌سازی فقط کافی است یک تیغه بیندازند و آسفالت بکشند این هم زمین آن‌ها است. آب آن‌ها که دو تا دریا از وسط عراق دارد رد می‌شود؛ یعنی شما دیدید که چقدر رود

رودخانه و انشعابات رود دارند! این هم آب آن‌ها است. جاذبه‌های توریستی و زیارتی آن که این‌جا تمدن بین‌النهرین است؛ یعنی جاذبه‌های زیارتی دارد. چند امام آن‌جا است؟ شش امام! جاذبه‌های توریستی و جاذبه‌های زیارتی هم دارند، ولی ببینید این‌ها در چه بدبختی هستند؟ برای این‌که امام ندارند. از توجه به علمایشان در در و دیوار، انسان حالش بد می‌شود. بوی تفرقه می‌دهد.

- دیدید که توجه آن‌ها به علمای آن‌ها بوی تفرقه دارد می‌دهد؛ یعنی این‌ها یک نفر را شاخ می‌کنند! آن‌ها یک نفر دیگر را شاخ می‌کنند! وقتی که امامی وجود ندارد که بایستد در محوریت کار، یک عده می‌شوند حکیمی‌ها، یک عده می‌شوند صدری‌ها، یک عده می‌شوند طرف آقای سیستانی؛ یعنی ارادت آن‌ها به علمایشان حال انسان را بهم می‌زند! این می‌شود عراق، عراق بدبخت، عراقی که آمریکا می‌آید در آن چنبره می‌زند! می‌گویند بیرون رفته است، اما نرفته است! ۱۵ هزار نفر نیرو در سفارت دارد. سفارت مگر چه کاری دارد که ۱۵ هزار نفر انسان در آن‌جا کار می‌کنند؟! این‌ها روی چاه‌های نفت این‌ها هستند. من یک جایی این حرف را زدم یک وزارت نفتی من را کشید کنار و گفت من خودم جزو ارشدهای وزات نفت هستم، ما هر چقدر کانال می‌زنیم برای نفت عراق، می‌بینیم دست آمریکایی‌ها است! این استقلال آن‌ها است و آن‌هم وضعیت اسفبار آن‌ها و آن‌هم اقتصاد آن‌ها! این‌که روی ذخایر دنیا خوابیدند این‌هم وضعیت آن‌ها است این‌طوری است! (۴۵: ۲۹: ۰۱)

صلوات!